

دید و باز دید

جلال آل احمد



سرشناسه:
عنوان و نام پدیدآور:
مشخصات نشر:
مشخصات ظاهری:
شابک:

وضعیت فهرست‌نویسی: فبا
موضوع:
رده بندی کنگره:
رده بندی دیویی:
شماره کتابشناسی ملی:



انتشارات مجید



نشر به سخن

تهران، انقلاب، خ. ۱۲ فروغی، خ. بیافر، نزاد، شماره ۲۴۰
تلفن: ۶۶۱۵۷۳۰۶۶۴۹۱۵۸۸

دید و بازدید

جلال آل احمد

چاپ پنجم (اول ناشر)، تهران، ۱۳۹۵ ه. ش.
۳۰۰ نسخه

لینوگرافی گلیپا گرافیک، چاپ رهنا

شابک: ۷-۱۱-۷۹۸۷-۶۰۰-۹۷۸

همه ی حقوق محفوظ است.

کتاب فوق تا نوبت چاپ چهارم توسط انتشارات مجید منتشر شده است.

www.majidpub.com

۱۰۰۰۰ تومان

سخن ناشر

جلال‌الاسعد پیکر، از پرکارترین نویسنده‌های ایران است که توانسته در طول عمر کوتاهش آثار ارزشمند و ماندگاری از خود به‌یادگار بگذارد و صاحب سبکی شود که نامش را تا ابد بر تارک تاریخ ادبیات ایران ثبت و جاودانه کند.

نگاهی به کارنامه‌ی سریال «بیانگر» تلاش بی‌نظیرش در راه روشنگری جامعه‌ی بی‌غزده‌ی آن روزگار ایران است.

بی‌شک هم‌نشینی با نیما یوشیج در شکل‌نوی ایران و نیز پیوند زناشویی‌اش با سیمین دانشور در شکل‌گیری و تکامل اندیشه‌ی او بی‌تأثیر نبوده است.

همانگونه که نیما یوشیج در شعر پارسی تحول ایجاد کرد و پس از او شاعران بسیاری راه او را تداوم و تکامل بخشیدند و نام نیما به‌عنوان «سبک» راهگشای سبکی تازه در شعر ثبت و ضبط شده، نام جلال نیز در نثر فارسی به‌عنوان «سبک» متحول‌کننده‌ی آن، می‌درخشد و بسیاری از نویسندگان معاصر و پس از او - خود آگاه یا ناخود آگاه - سبک و سیاق او را درپیش گرفتند و بعضی از آنها حتی از خود او هم پیشتر جستند اما نام و اندیشه‌ی جلال به‌عنوان پیشکشوت آنان همچنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

اکنون پس از گذشت چند دهه از مرگ او، رسالتی بر دوش متولیان چاپ و نشر ما افتاده تا یاد و نام او و همه‌ی پیشروان میدان نثر و نظم ادب پارسی را زنده نگه دارند و با چاپ و انتشار آثار این بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنان، نسل امروز را با اندیشه و کار آنان آشنا کنند تا امروزیان نیز به ارزش و نقش آنها در تحول نظم و نثر پارسی پی برده و بدانند که زبان و اندیشه‌ی ایرانی چگونه به آنها رسیده و در طول تاریخ پرنشیب و فراز زبان، چه کسانی پرچمدار و پاسداران آن بوده‌اند.

انتشارات مجید در راستای همین هدف و آشنایی علاقه‌مندان با بزرگان ادب پارسی،

اقدام به انتشار مجموعه آثار جلال آل احمد یکی از این بزرگ مردان کرده است. از آنجا که نوشته‌های آل احمد طبق الگوی ویرایشی و رسم‌الخط آن زمان و با وجود امکانات کم چاپخانه‌های ایران زیور طبع یافته بود، بر آن شدیم تا از این نظر دست ناچیزی به این آثار برده و آن را تنها مطابق رسم‌الخط امروزی درآوریم؛ اما برای نبل به این هدف به هیچ وجه به شبوه و سبک نگارش آل احمد کاری نداشتیم و تنها به اصلاح غلط‌های چاپی و علامت‌گذاری‌هایی از قبیل ویرگول، ویرگول نقطه، نقطه و... اکتفا نمودیم. باشد تا مورد رضایت دوستداران آثار آن زنده‌یاد قرار گیرد.

انتشارات مجید

www.ketab.ir

فهرست

۹	مقدمه
۱۷	۱ - دید و بازدید
۳۳	۲ - گنج
۴۱	۳ - زیارت
۵۵	۴ - افطار بی موقع
۶۷	۵ - گلدان چینی
۷۳	۶ - تابوت
۸۳	۷ - شمع قدی
۹۷	۸ - تجهیز ملت
۱۰۰	۹ - پستیچی
۱۱۵	۱۰ - معرکه
۱۲۷	۱۱ - ای لامس سبا
۱۴۱	۱۲ - دومرده

مقدمه

مجموعه ۱۲ داستان، کو اوه دید، بازدید یکی دیگر از آثار جلال آل احمد است که اینک از نظر علاقه جلال به آثارش می گذرد. جلال در هر دوازده داستان این کتاب به انتقاد و کوبیدن وضعیت وجود آن دوره که سراسر کشور در هرج و مرج ناشی از هجوم بیگانگان است، و بعد از آن دست و پا می زند می پردازد. در هریک از این داستانها به دفاع از مردم ستانده و رنج کشیده دوران خود توجه می کند و هربار یکی از عوامل سرخو می است. آگوشزد می کند. جلال در تمام این دوازده داستان همچون دیگر روشنفکران تحصیل کرده آن زمان به روشنگری و آگاهی مردم می شتابد.

دید و بازدید اولین داستان از این مجموعه است که جلال در آن به بیان دید و بازدید سال نو و نوروز آدمهای مختلف جامعه را معرفی می کند. راوی داستان جوان شاعری است که در اولین دیدارش به دیدن یک استاد ادبیات می رود. این استاد ادبیات که وانمود می کند همیشه در میان انبوهی از کارهای ادبی و هنری غرق است، مهمانانی از اشراف و آدمهای مهم حکومتی دارد و خود نیز آدم بی دردی است که از اجتماع دردمند خود تنها شنیده است و آنها را در شعرهایش

می‌سرایید؛ مهمانانش نیز که همه از آدمهای ثروتمند و بلندپایه‌اند چیزی جز منافع خود را نمی‌جویند و در بحثهای خود دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت حرف می‌زنند و هریک بنا به موقعیت خود آن را تفسیر می‌کنند. استاد نیز وقتی در میان آنهاست، یکی از آنها می‌شود و خودش نیز زندگی‌ای اشرافی دارد. در میان مهمانان استاد تنها چند جوان محصل هستند که گویا تنها برای گرفتن نمره به دست‌بوس استاد آمده‌اند و حضور این مهمانان بلندپایه و عالی‌مقام برایشان مایهٔ تعجب است.

ای روزی، مدتی فرار از این اجتماع آدمهای کسل‌کننده به دیدن مادر بزرگ مهربانی می‌ود که مرتب حرف می‌زند و جوان راوی فرصتی می‌یابد تا در خانهٔ بی‌ریای این پیرزن بی‌سواد وارد و با آجیلها و تنقلات او که از سر بی‌ریایی و پاکی فراهم آورده خودش را سرگشته کند، همان چیزی که به‌صورت مجلل‌تری در خانهٔ استاد بود و همه از ورود آن خجالت می‌کشیدند؛ تازه به وقت بیرون آمدن از خانهٔ پیرزن، جیبهایش را با تنقلات می‌کنند و عیدی هم به او می‌دهند.

خانهٔ بعدی رئیس ادارهٔ دوست راوی است که خودش خجالت می‌کشید به‌تنهایی به خانه‌اش برود. وقتی در خانهٔ رئیس را می‌زند کلفت خانه به آنها اطلاع می‌دهد که آقای رئیس به مسافرت رفته است تازه راوی به‌یاد آگهی او در روزنامهٔ بیست و ششم اسفند می‌افتد که ضمن پوزش به سرستان و آشنایان اعلام عدم حضورش را در روزهای عید نوروز را داده بود اما راوی دوباره به‌یادش می‌افتد که هر سال چند روز قبل از عید چنین آگهی را به سبب رئیس در روزنامه دیده بود.

جناب رئیس نمایندهٔ مردم‌گریز و منزوی است که برای فرار از دیدارهایی که به‌طور حتم بسیاری از آنها به جهت درخواست و تقاضایی به جهت موقعیت شغلی او صورت می‌گیرد، خود را از دیگران پنهان می‌کند تا

مجبور نشود کاری برای کسی انجام دهد؛ زیرا هر دیدی، باز دیدی نیز به دنبال دارد.

این بار راوی داستان به دیدار روحانی محل می‌رود. مهمانان آقا و خود آقا نیز نماینده آدمهای ظاهرنمایی هستند که از خدا و پیغمبر تنها جمله‌های کش‌دار و غلیظ و شدید عربی را آموخته‌اند و با آن تظاهر به دینداری و خداشناسی می‌کنند اما از رفتار و حرفهایشان پیداست که تمام حرفها و کردارشان جز ظاهر فیهی و بیارنگی ندارد.

سرانجام جوان، بکرنگی و صداقت را در میان مردم ساده و بی‌آلایش پایین شهر می‌یابد. که لباسهای نو ساده‌ای پوشیده و با یک اتوبوس شرکت واحد با شادی و خوشحالی به بی‌د و بازدید عید می‌روند؛ اما در میان هیاهوی شادی اتوبوس واحد زنی بی‌زادگی پرورد گذشته‌اش حسرت می‌خورد و بر زندگی تباه‌شده‌اش اشک حسرت می‌ریزد. و به جایی رسیده بود که دیگر توجه کسی را به خود جلب نمی‌کرد. او که رمانت‌نویس را مورد توجه تمام مردها می‌دید، اکنون تفاله و مچاله‌شده جسمی بود که نه تنها مورد توجه کسی واقع نمی‌شد که همه سعی می‌کردند تا از او دوری کنند.

تمام آدمهای این داستان طیفهای مختلف اجتماع و بیچاره احمد است که جلال آنها را به تصویر می‌کشد و از تمام آنها اظهار انزجار می‌کند و پاکی و صمیمیت را تنها در میان مردم فرودست می‌یابد.

گنج داستان آدمهای بیچاره و تنگدستی است که به‌طور اتفاقی و تصادف شانس به آنها روی می‌آورد و زندگیشان را زیرورو می‌کند؛ اما وقتی به آلاف علوفی می‌رسند یکباره خود را گم کرده، راه و روش زندگیشان تغییر می‌یابد و به اصطلاح دیگر «خدا را بنده نمی‌شوند» اما چون لیاقت و ظرفیت این زندگی جدید را ندارند؛ همانگونه که به‌طور ناگهانی به ثروت دست یافته‌اند یکباره نیز

همه چیز را از دست می دهند و حتی به پستی بیشتری از زندگی قبلی خود می افتند.

زیارت حکایت ساده دلانی است که آرزوی زیارت عتبات همه عشق و آرزوی آنهاست. حکایت مردم قانعی است که در مقابل تمام ناملایمات زندگی مقاومت می کنند و با رنج و بدبختی ای که گریبان آنها را گرفته می سازند و در مقابل نابرابریها و تضادهایی که با طبقات بالاتر جامعه دارند، هیچ فریاد، اعتراضی بر نمی آورند و تنها دلخوش به مقدسات و عقاید مذهبی کرده اند، بدون آنکه بدانند حقیقت قیام کسی که به زیارتش آنهمه مشتاقند چه بوده است. **افطای** بی موقع نیز زندگی آدمهای متعصب و خشکی را به تصویر می کشد که خود را تنها گرفتار شایعات کرده اند و هر چه در زندگی آنها رخ می دهد به حساب قضا و قدر می گذارند و معتقدند که روزی آنها همان است که خداوند برایشان مقدر کرده به آن رضایت و درحالی که شاید بتوانند خود سرنوشت خودشان را تغییر بدهند اما آنقدر دلت در کار خدا می دانند؛ اما جالب است که خودشان هم نمی توانند آنچه را که دین خدا به عهده شان گذاشته به جا بیاورند و برای توجیه اعمال خود متوسل به (کلام شرعی) شده، چنانکه شخصیت اول این داستان برای فرار از وظیفه شرعی (زوجه) دست به مسافرتی مصلحتی می زند تا بتواند زوجه اش را بشکند ولی همین آدم در میان ظاهر به زوجه خواری دیگران در ملاء عام دست به اعتراض می زند و حتی تا رگ و کلاتری و جریمه شدن هم پیش می رود.

جلال در **گلدان چینی** آدمی را به تصویر می کشد که نماینده تمامی انسانهایی هستند که به عقاید و آرمانهایشان چنان یابیندند که آن را حفظ می کنند و می خواهند دیگران را هم با خود هم عقیده کنند. اما کسانی نیز هستند که بعد از آنکه به راز و رمز و تمام پیچ و خم آرمان دیگران پی می برند خواسته یا

ناخواسته آنها را درهم می‌شکنند، درست مثل گلدان چینی قیمتی و عتیقه‌داستان.

وقتی هم که صاحب این آرمان و اعتقاد تمام آرزوهایش را شکسته و از بین رفته می‌بیند، فریاد اعتراض برمی‌آورد و از دیگران و مردم اجتماعی که شاهد چنین ظلمی بوده‌اند کمک می‌طلبد؛ اما جواب اجتماع خواب‌زده روزگار جلال بی‌ادبایی و در برخی موارد تمسخر اوست. حتی کسانی که با او پیمانی سخت بسته‌اند همینکه منافع خود را در خطر می‌بینند قول و قرارشان از یاد می‌رود؛ درست مثل راهب‌ها و یوگوس داستان!

جلال در تابوت راهبان متولیان ظاهر فریبی می‌تازد که دین و مذهب را وسیله‌ای برای چپاول و غارت مردم ساده‌دل قرار می‌دهند و همیشه آنها را از خشم خداوند می‌ترسانند و با وعده‌های خود ساخته دلخوش می‌کنند تا ذهن آنها را منحرف کرده کسی به ماهی‌ها و افعال آنها پی نبرد.

متأسفانه چنین عابدنمایی در تمام شرق و غرب زندگی بشر بوده‌اند و این مختص کشور و یا دینی خاص نیست. امت تمام پیامبران بعد از رحلت آن پیامبر گرفتار چنین افرادی شده‌اند که در طول تاریخ شاهد نمونه‌های بی‌شماری از آن هستیم و این مساله در میان مسلمانان نیز دیده می‌شود. جلال در این داستانواره به چنین کسانی اعتراض می‌کند.

شمع قدی حکایت پیرمردی است که در شبهای عاشورا کنار مسجدی شمع می‌فروشد. مدتها مراسم عزاداری شب عاشورا از طرف دولت ممنوع شده و مردم جرأت به‌راه‌انداختن دسته‌های عزاداری را نداشتند و تنها به مجالس روضه بسنده می‌کردند. مردمی که یک‌بار طعم هجوم باتونهای پاسبانان را چشیده بودند، دیگر جرأت مقاومت نداشتند و تن به سکوتی خفقان‌آور داده‌اند. پیرمرد زخم‌خورده که یک‌بار باتونهای پاسبانان شمعهای او را از بین برده بودند، امید به

تقاضای الهی داشت و به گمانش که خداوند خودش ریشهٔ ظلم را می‌خشکاند، یقین داشت که آن پاسبان به تیر غیب گرفتار شده است؛ اما در پایان همان پاسبان را می‌بیند که بسیار سالم و سرحال، خنده‌کنان از کنار بساط درهم‌ریخته او که اینبار با هجوم مردم از بین رفته، می‌گذرد.

مردم از بس خفقان و ظلمتی که سایهٔ حکومت قزاقهای رضاشاهی بر جامعه افکنده، با وجود آنکه در آن سال از طرف دولت آزادی برگزاری مراسم عزاداری اعلام شده، با دیدن نشان پاسبانان از دور آنچنان می‌ترسند که بی‌اختیار فرار می‌کنند و آن پاسبان می‌ترسند که هر چیزی که جلوی فرارشان قرار می‌گیرد را از بین می‌برند. حتی سر بساط پیرمرد فقیر شمع فروش دم مسجد باشد.

تجهیز ملت اعتراض شدید جلال به اوضاع و احوال زمانه‌ای است که کشور در هرج و مرج شدید دست و پا می‌زد و کاری از دست حکومت بر نمی‌آمد. کشور مورد هجوم دولت استعمارگر ترار گرفته بود و مردم بیچاره و هراسیده تنها راه نجات خود را در فرار می‌دیدند اما نمی‌دانستند باید به کجا گریخت و به فراری بی‌هدف دست می‌زدند. تنها پیرمی که هنوز در روزگار ناصرالدین‌شاهی به سر می‌برد تمام سروصداهای ناشی از آنکه باران تیر و تفنگ را به تمسخر گرفته بود و راحت و بی‌خیال مشغول گفتن حکایت رور شاه شهیدا شد. این تمسخر و طنز جلال نسبت به جنگی فرمایشی است که تاجه‌اش از قبل معلوم است.

پستیچی نگاه ترحم‌آمیزی به زندگی کارمندان دون پایه‌ای دارد که بعد از سالها خدمت صادقانه آنقدر فقیر و تهیدستند که اگر کمک مردم نباشد نمی‌توانند حتی در شب عید برای پسر بچهٔ دبستانی خود گیوه‌ای بخرند. این طبقه آنچنان در بدبختی و فقر دست و پا می‌زند که حتی نامساعد بودن وضعیت جوی هوا گریبانشان را می‌گیرد و روزگار نیز با آنها ناسازگاری دارد و جلال فریاد اعتراضش

را به گوش فضای خفقان آور اجتماعی می‌کشد که حتی از کمک‌کردن به چنین افرادی می‌ترسند.

در معرکه جلال قشری زاهدنما در جامعه را به سخره می‌گیرد که با استفاده از سادگی مردم پایین‌دست جامعه آنها را غارت می‌کنند و می‌چاپند و مردم نیز با اعتقادی کامل و دلی پاک به حرفهایی که خودشان هم قبول ندارند گوش می‌دهند و عیب‌گشاد این زاهدنماها را پر می‌کنند. جلال نه تنها این آدمها را کمتر از طلبه فساد اجتماعی که گریبان این ملت رنج‌دیده را گرفته نمی‌داند؛ بلکه در این داستان‌ها آشوب و هم‌دست ظلم به حساب می‌آورد چنانکه وقتی منافع این افراد به خطر افتد یا دادن رشوه عامل ظلم و خفقان را به یاری خود وامی‌دارند.

ای لامس‌سبب نیز قشر اهل و طاعت جلال را می‌کوبد و در قالب طنزی شیرین آنها را عامل عقب‌ماندگی مردم اجتماعی می‌داند که آنقدر نابرابری و ظلم وجود دارد که در حال خفه‌شدن هستند. قاضی آنها به خصوص در ایام سوگواری سالار شهیدان به جای آنکه مردم را به ماهیت حقیقت قیام کریلا آگاه کند، آنها را به سکوت و تن‌دادن به سرنوشت پر از زحمت و غم تشویق می‌کند و در آنها تلقین می‌کند که آنچه بر سرشان می‌آید از تقدیر الهی و خواست خدا است و اگر آنها سعی در برهم‌زدن آن نکنند، کافر خواهند شد و موجب نشتن خواهند بود. او آنها را فراموش می‌آورد و در عوض سعی دارند که به آنها بقبولانند روشنفکران که سعی در بیداری مردمی رنج‌دیده دارند تا بندهای اسارت و نابرابری را پاره کنند. از عوامل شیطان هستند.

جلال در دو مرده به مقایسه دو قشر فقیر و ثروتمند جامعه می‌پردازد و دو مرده را به تصویر می‌کشد که یکی از زور فقر کنار جوی آب مرده و نعش او رها شده تا ماموران شهرداری و پاسبانان آن را ببرند و مرده‌ای ثروتمند که بر دوش

انبوهی از جمعیت راهی قبرستان است و سرانجام نیز نتیجه می‌گیرد که باز هم از همین مرده فقیر به کسی خیری می‌رسد؛ ولی آن ثروتمند با آنهمه دبدبه و کبکیه‌اش هیچ چیزی به کسی جز وارثانش نمی‌رساند.

سیدعلی شاهی

www.ketab.ir